

«بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ وَ صَلَّى اللَّهُ عَلَى مُحَمَّدٍ وَعَلَى آلِهِ الطَّاهِرِينَ».

«أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ» «هُوَ الَّذِي أَنْزَلَ عَلَيْكَ الْكِتَابَ مِنْهُ آيَاتٌ مُحْكَمَاتٌ هُنَّ أُمُّ الْكِتَابِ وَأُخَرُ مُتَشَابِهَاتٌ فَأَمَّا الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ زَيْغٌ فَيَتَّبِعُونَ مَا تَشَابَهَ مِنْهُ ابْتِغَاءَ الْفِتْنَةِ وَابْتِغَاءَ تَأْوِيلِهِ وَمَا يَعْلَمُ تَأْوِيلَهُ إِلَّا اللَّهُ وَالرَّاسِخُونَ فِي الْعِلْمِ يَقُولُونَ آمَنَّا بِهِ كُلٌّ مِنْ عِنْدِ رَبِّنَا وَمَا يَذَّكَّرُ إِلَّا أُولُو الْأَلْبَابِ»<sup>۱</sup>.

«فَأَمَّا الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ زَيْغٌ» را بحث کردیم و مراحل سه گانه انحراف و زیغ «الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ زَيْغٌ» را هم بحث کردیم و علت اینکه قلب در این جا در کار آمده، هم در بعد زیغ و هم در بعد «الرَّاسِخُونَ فِي الْعِلْمِ» که مربوط به قلب است و هم در بعد دعا «رَبَّنَا لَا تُزِغْ قُلُوبَنَا بَعْدَ إِذْ هَدَيْتَنَا»<sup>۲</sup> در این سه مورد قلب در کار آمده است، به علت اینکه قلب است که فرماندهی کل نیروهای ظاهری و باطنی انسان را دارد. قلب است که اگر انحراف از حق داشته باشد، چشم و زبان و دست و پا و فهم و عقل و غیره انحراف پیدا می کنند و قلب است که اگر منقلب نباشد، مستقیم باشد، مرکز علم بالله و معرفه الله باشد، هم در عبادت الله سالم است و هم در برخورد با کتاب الله.

«فَأَمَّا الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ زَيْغٌ فَيَتَّبِعُونَ مَا تَشَابَهَ مِنْهُ ابْتِغَاءَ الْفِتْنَةِ وَابْتِغَاءَ تَأْوِيلِهِ». این «ما تَشَابَهَ مِنْهُ» چیست؟ آیا «ما تَشَابَهَ مِنْهُ» المتشابهات است ولو عرضاً قصوراً یا نه، و هم چنین متشابهات است عرضاً تقصیراً و هم چنین متشابهات است که نه عرضاً دارد قصوراً و نه عرضاً تقصیراً، بلکه آیه را متشابه می کند، چنانکه دیروز عرض کردیم. آیه محکمه را متشابه می کند تا آن را گنگ کند، تا آن معنایی که خود او در نظر دارد، به عنوان تأویل و ارجاع آیه به خیال خود به معنای صحیح، آن معنا را به

۱. آل عمران، آیه ۷.

۲. همان، آیه ۸.

حساب مراد حق سبحانه و تعالی بگوید. و آیا این‌ها در اختصاص بخش دوم از آیات قرآن است که به هر معنا متشابهات است یا در محکّمات هم هست؟ در محکّمات هم هست، منتها در متشابهات دو ارجاع لازم است و دو تأویل لازم است، اما در محکّمات یک تأویل. فعلاً در تأویل بحث کنیم، تا بدانیم که مقصود از تأویل بعد از تفسیر، چه تفسیر ظاهر و چه تفسیر بطن و بعد از ترجمه لفظی تحت اللفظی، مراد از تأویل چیست؟

دیروز اشارتاً عرض کردم: تأویلی که سایر برادران، چه مفسران و چه غیر مفسران می‌فرمایند که نص را بر خلاف آن و ظاهر را بر خلاف آن معنا کردند؛ چون نص یا ظاهر به خیال آن‌ها بر خلاف عقل است یا بر خلاف یک مطلب ثابتی است، ما اصلاً چنین معنایی برای تأویل نداریم. اصلاً تأویل بیش‌تر راجع به معنا است، احياناً راجع به لفظ هم هست. اما تأویلی که راجع به لفظ است، به معنی ارجاع لفظ به معنای حقیقی مراد است، نه به معنای ارجاع لفظ نصاً یا ظاهراً به معنای غیر مراد، این معنای غلط است. در قرآن شریف تأویل چند جا ذکر شده و ما هم مفاهیم قرآن را و هم لغات قرآن را از خود قرآن استفاده می‌کنیم. در قرآن شریف تأویل برای تفسیر لفظ به معنای خلاف نص یا خلاف ظاهر یا حتی به معنای واقعی، در یک جا هم نیامده است.

این‌جا راجع به «ما تَشَابَهَ مِنْهُ» مطالبی داریم که به تفسیر مراجعه بفرمایید، صفحه ۳۱ از آل عمران، اواخر صفحه: «اجل» «مَنْ رَدَّ مِثْلَهُ الْقُرْآنَ إِلَى مُحْكَمِهِ فَقَدْ هُدِيَ إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ»<sup>۱</sup> کسی که بتواند، اما اگر نتواند متشابه قرآن را به محکم رد کند یا بتواند، اما رد او مردود باشد، ردّ صحیح نباشد، این «هُدِيَ إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ» نیست. «بل من عرف المحکم علی إحکامه و المتشابه علی تشابهه، ثمّ ردّ المتشابه إلى محکمه «فَقَدْ هُدِيَ إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ»<sup>۲</sup>. و هم‌چنین در خبر دیگری است که «إِنَّ فِي أَخْبَارِنَا مِثْلًا كَمِثْلِهِ الْقُرْآنَ ... فَرُدُّوا مِثْلَهَا إِلَى مُحْكَمِهَا وَلَا تَتَّبِعُوا مِثْلَهَا دُونَ مُحْكَمِهَا فَتَضِلُّوا» این‌طور نیست که فقط بخشی از آیات قرآن متشابهات است، بلکه بخشی از روایات هم متشابهات است، بلکه تشابه در روایات بیش‌تر است. تقطیع دارد، تقیه دارد، منسوخ دارد و غیره، حتی در روایاتی که صادر

۱. الفرقان فی تفسیر القرآن بالقرآن، ج ۵، ص ۳۱.

۲. آل عمران، آیه ۱۰۱.

شده است، متشابهات بیشتر است تا در آیات؛ چون در آیات تقطیع نیست، تقیه نیست.

در صفحه بعدی راجع به تأویل بحث کردیم، صفحه ۳۲، الثانی و الثلاثون، «إنّ تأویل المتشابه إيضاحاً لمعناه يختصّ باللّه» «إيضاحاً لمعناه يختصّ باللّه یعنی بصورة مطلقة مائة بالمائة» صد درصد، چون بعضی از متشابهات است که غیر الله نمی دانند، حتی راسخون فی العلم، معصوم باشند یا غیر معصوم باشند، نمی دانند.

- اگر راسخون فی العلم ندانند، برای چه فرستاده است؟

- بعد بحث می کنیم. «إنّ تأویل المتشابه إيضاحاً لمعناه يختصّ باللّه حیث المحکّمات تفسّر المتشابهات، كما أنّ تأویل القرآن ککل»، این «ککل» حساب دارد، یعنی «مائة بالمائة». از جمله تأویلات قرآن خدا می گوید: الله، تأویل الله یعنی حقیقت الله، چه کسی می فهمد؟ «اللّه عَلِيمٌ بِذَاتِ الصُّدُورِ»<sup>۱</sup> لفظ «عَلِيمٌ بِذَاتِ الصُّدُورِ» محکم است، اما حقیقت علم الله را که تأویل واقعی علم الله است، چه کسی می فهمد؟ و هم چنین، این یک نمونه است، نمونه های دیگری هم دارد که عرض می کنیم.

چرا خدا گفته؟ چون خدا خواسته اسم خود را ببرد، ولی اگر خدا اسم خود را برد، به این معنا است که شما حقیقت خدا را هم بدانید؟ خیر، بدانید این کلام، کلام خدا است و کلام غیر نیست. البتّه این نمونه ای است که چون سؤال فرمودید، بحث می کنیم. «كما أنّ تأویل القرآن ککل مختصّ باللّه فأنّه الَّذی یعلم من التّأویل من هو أهله یعلم، فأنّه الَّذی یعلم من التّأویل من هو من التّأویل» نه همه آن ها. بعضی از تأویلات قرآن را به اهل آن تعلیم می کند، «فإنّه الَّذی یعلم من التّأویل من هو أهله كالرّاسخين في العلم بمختلف درجاتهم».

«یأتی هذا البحث أنّ أفضل الرّاسخين فی العلم هو الرّسول و المعصومون معه (ع) و بعد المعصومین العلماء الماکنون المؤمنون العارفون باللّه، هؤلاء من الرّاسخين فی العلم كما تدلّ آیات عدّة علی هذا المعنی». «و علی آیه حال فکلّ تأویل لآنه خارج عن مدلول اللفظ و راجع الی غامض المعنی إنّه یحتاج الی دلیل من صاحب المعنی، قد یبینه فی سائر کلامه کالمحکّمات بالنسبة للمتشابهات فهو عامّ لأهل القرآن

۱. همان، آیه ۱۵۴.

الخصوص ككل<sup>۱</sup> اهل قرآن خاص که بر حسب روایت امیرالمؤمنین: «کِتَابَ اللَّهِ عَلَى أَرْبَعَةِ أَشْيَاءَ عَلَى الْعِبَارَةِ وَالْإِشَارَةِ وَاللَّطَائِفِ وَالْحَقَائِقِ فَالْعِبَارَةُ لِلْعَوَامِّ وَالْإِشَارَةُ لِلْخَوَاصِّ»<sup>۲</sup> اهل خصوص. «وَالْإِشَارَةُ لِلْخَوَاصِّ» که مرحله اول بطن قرآن است، با مراتب آن؛ چون اشارات هم مختلف است. مرحله دوم بطن قرآن عبارت از لطائف است، با مراتب آن که این‌ها برای من دون معصومین است. و مرحله سوم بطن قرآن عبارت از حقائق است «وَالْحَقَائِقُ لِلْأَنْبِيَاءِ» علوم خاصه تأویلی که مربوط به مقام قدسی نبوت است.

«أَمْ يَبِينَهُ بِالْهَامِ أَوْ وَحِيٍّ»<sup>۳</sup> بعد عرض می‌کنیم: «وَبِالنَّظَرِ الدَّقِيقِ إِلَى آيَاتِ التَّأْوِيلِ نَعْرِفُ مَدَى (أَوْ مَدَى) صَدَقَ هَذَا الْبَيَانُ فَلَا تَجِدُ فِيهَا وَلَا آيَةَ إِشَارَةٍ إِلَى تَأْوِيلِ الْأَلْفَاظِ كَمَا يَهْرَفُونَ بِمَا لَا يَعْرِفُونَ بَلْ هُوَ مِثْلُ التَّأْوِيلِ فِي النَّشَاتِ الثَّلَاثِ الْأُولَى وَالْبَرْزَخِ وَالْوَسْطَى تَأْوِيلًا عِلْمِيًّا أَوْ وَاقِعِيًّا. فَتَأْوِيلُ كُلِّ مَا فَعَلَهُ خُضْرٌ» «سَأْتَبُكَ بِتَأْوِيلِ مَا لَمْ تَسْتَطِعْ عَلَيْهِ صَبْرًا»<sup>۴</sup> اینکه خضر (ع) اعمالی را به معیت موسی انجام داد، موسی (ع) از نظر شریعت ظاهره اعتراض می‌کرد و خضر گفت: یک باطن‌هایی دارد که باید صبر کنی. تمام این‌ها عمل بود، کسر سفینه، قتل غلام، اقامه جدار، با اینکه هر دو از گرسنگی تحت فشار بودند، دیوار را مجاناً دست کردند. این‌ها یک ظاهری دارد. «قَتَلَ الْغُلَامَ فِي ظَاهِرِهِ قَتْلًا غَيْرَ حَقٍّ وَ لَكِنْ فِي بَاطِنِهَا الْغُلَامَ كَانَ مَلْحَدًا وَ كَانَ يَرِيدُ أَنْ يَجْعَلَ أَبُويهِ مَلْحَدِيهِ» این باطل است. یا کسر السفینه، شکستن کشتی، آن هم کشتی فقرا، هر چند شکستن کشتی اغنیاء هم جایز نیست. چرا سوراخ کردن کشتی فقرا؟ ظاهری دارد، در ظاهر شرع بد است، ولی باطن آن؛ «وَ كَانَ وَرَاءَهُمْ مَلِكٌ يَأْخُذُ كُلَّ سَفِينَةٍ غَصْبًا»<sup>۵</sup>.

امام صادق (ع) به زراره هم می‌گوید که من پشت سر تو بدگویی می‌کنم، برای اینکه جان تو حفظ شود. سفینه زراره را می‌شکست، برای اینکه اصل سفینه غرق نشود و از بین نرود. پس این یک ظاهر دارد و یک باطن دارد. «ظاهر العمل ظاهر و

۱. الفرقان فی تفسیر القرآن بالقرآن، ج ۵، ص ۳۳.

۲. عوالی اللئالی، ج ۴، ص ۱۰۵.

۳. الفرقان فی تفسیر القرآن بالقرآن، ج ۵، ص ۳۳.

۴. کهف، آیه ۷۸.

۵. کهف، آیه ۷۹.

مآل العمل الخفی أو مبدأ العمل الخفی عبارة عن التّأویل، التّأویل الأوّل و تأویل آخر» مبدأ آن چیست؟ چه عرض کنم، منتهای آن چیست؟ چه عرض کنم. الآن می بینم زید راه می رود، این که زید راه می رود، زید ظاهر است، بین است. یک تأویل مأخذ دارد، یک تأویل منتهای. من نمی دانم پدر و مادر زید چه کسانی هستند و چه زمانی او را تولید کردند. این تأویل است، هر کسی نمی داند. نمی دانم زید چه زمانی خواهد مرد و چگونه خواهد مرد و کجا خواهد مرد، این هم تأویل است. نمی دانم در دار تکلیف یا در دار آخرت، این ها تأویل است. آن که فعلاً ظاهر است، چه لفظ باشد و چه معنا باشد، عمل باشد، هر چه باشد ظاهر است. این ظاهر است، این نص است. «و لكن التّأویل تأویلٌ لإرجاع» چیزی که ظاهر است، ارجاع نمی خواهد.

الآن این زید ظاهر است، ما چهره زید را به چه ارجاع کنیم که زید بفهمیم؟ زید است. اما ارجاع کردن ظاهر زید به اصل مأخذ؛ از کدام پدر و مادر است؟ ارجاع کردن به منتهای و نتیجه، این که چه زمانی خواهد مرد، کجا خواهد مرد، در چه وضعی خواهد مرد، این ها ارجاع است. «فالتّأویل عبارة عن الإرجاع كما فی قصّة خضر و كما فی قصّة یوسف». «و تأویل الرؤیا لیوسف هو إرجاعها إلى واقعاتٍ لا تظهر من هذه الرؤیة»<sup>۱</sup> رؤیای جمع رؤیا است. «و تأویل الرؤیا لیوسف هو إرجاعها إلى واقعاتٍ لا تظهر من هذه الرؤیة». «إني رأيتُ أحدَ عشرَ كوكباً و الشمسَ و القمرَ رأيتُهُم لي ساجدين»<sup>۲</sup> از این ها فهمیده می شود که ابتدای یوسف چه خواهد شد و انتهای او چه خواهد شد؟ از این ها فهمیده نمی شود. و خواب ها هم این طور است، تعبیر خواب های درست برای کسانی است که در ارتباط ظواهر با حقایق آشنایی دارند. کسانی که ارتباط ظواهر و حقایق را به درستی نمی دانند، این ها نمی توانند تأویل رؤیا کنند. ارجاع این صورت هایی که در رؤیا دیده است، به آن حقیقت هایی که مراد حق سبحانه و تعالی در این رؤیا است که رؤیای شبه وحی بوده، «من الرؤیا وحیٌ و من الوحی رؤیا».

«و تأویل الرؤیا لیوسف هو إرجاعها» این رؤیا لفظ نبوده، «إني رأيتُ» در خواب دیده است، پس لفظ نیست. «إلى واقعاتٍ لا تظهر» و هم چنین «قال لا یأتیکما طعامٌ

۱. الفرقان فی تفسیر القرآن بالقرآن، ج ۵، ص ۳۳.

۲. یوسف، آیه ۴.

تُرْزَقَانِهِ إِلَّا تَبَاتُكُمَا بِتَأْوِيلِهِ قَبْلَ أَنْ يَأْتِيَكُمَا<sup>۱</sup> طعام تأویل دارد، یعنی اینها اطمینان می‌دهد، می‌گوید: غذایی که می‌رسد، قبل از اینکه بخورید، من می‌گویم سم دارد یا ندارد، چه اثری در مزاج شما خواهد کرد. پس این تأویل طعام است، طعام دارای دو تأویل است، یک ظاهر است و دو تأویل. ظاهر طعام، طعام است، گوشت است، پلو است، هر چه هست معلوم است. «و تأویل الطَّعام تأویلٌ أَوَّلٌ مَبْدَأٌ مِنْ آيَةٍ حَصَلَ، مِنْ آيَةِ وَلَدٍ، مِنْ آيَةِ حَصَلُوهُ بِمَا ذَا حَصَلُوهُ» این مرحله اولی است که تأویل اول است. تأویل ثانی: اثر این طعام در شما چیست؟ نمی‌دانیم، حتی اگر طبیب هم باشد، صد درصد بر این مطلب احاطه ندارد.

- تأثیر است یا تأویل؟

- تأویل است. یعنی ما نمی‌دانیم این اثر چیست، پس تأویل است. یعنی ما اثری که این غذا خواهد گذاشت، نمی‌دانیم، خود غذا را می‌دانیم، اثری که بعداً خواهد گذاشت، نمی‌دانیم. پس این غذا به اثر خود ارجاع می‌شود، برای اینکه این غذا هم مبدأ دارد و هم نتیجه دارد، مبدأ آن تأویل به جلو است، نتیجه آن تأویل به بعد است. «هَلْ يَنْظُرُونَ إِلَّا تَأْوِيلَهُ»<sup>۲</sup> این «تَأْوِيلَهُ» چیست؟ آیا تأویل متشابه است؟ از جمله آیتی که ما استدلال می‌کنیم، همین است. «هَلْ يَنْظُرُونَ إِلَّا تَأْوِيلَهُ» تمديدُ بهؤلاء الكافرين الذين هم يشككون في القرآن، «هَلْ يَنْظُرُونَ إِلَّا تَأْوِيلَهُ» لا تأویل المتشابهه نه، تأویل كل، «فلكل القرآن تأویل، من محكماته و متشابهاته، لفظياً، معرفياً، البطن الأوّل البطن الثانی و ما على ذلك» تمام اینها تأویل دارد. مراحل است، قرآن شریف در یک مرحله خاص نیست.

«هَلْ يَنْظُرُونَ إِلَّا تَأْوِيلَهُ» من تأویل القرآن بروز حقائق القرآن مائة بالمائة يوم القيامة». دوم: بروز خود يوم القيامة، حقيقت يوم القيامة. «لا يعلم حقيقة يوم القيامة أحداً أبداً حتى النبي (ص)». حقيقت يوم القيامة، مثل حقيقت مادّه اوليه، حقيقت خالقیت، اینها را نمی‌دانند. «هَلْ يَنْظُرُونَ إِلَّا تَأْوِيلَهُ» منتها «يَوْمَ يَأْتِي تَأْوِيلَهُ» حقيقت اول را می‌گوید، نه حقيقت دوم را، آن تأویلی که بعد آمد و آنهایی که منکر بودند و نمی‌دانستند، می‌فهمند. مثلاً یک شخصی حرفی می‌زند، مطلبی می‌گوید که الآن ظاهر نیست، طرف مقابل منکر است، می‌گوید وقتی نتیجه این حرف پیدا شد، آن

۱. یوسف، آیه ۳۷.

۲. اعراف، آیه ۵۳.

وقت قبول می کنی صحیح است. نتیجه چیست؟ یعنی صدق آن حرف. «کذلک» «یَوْمَ یَأْتِي تَأْوِيلُهُ» یعنی یوم یأتی یوم القيامة آن کلّ أهل الحشر يتأكدون مائة بالمائة أنّ القرآن کله حقّ بلا لفظه غالطه و بلا لفظه خالطه» این تأویل است، تأویل قرآن کله.

- مصداق خارجی آن می شود؟

- نه، مصداق خارجی یک بعد است، ولی «یَوْمَ یَأْتِي تَأْوِيلُهُ یَقُولُ الَّذِينَ نَسُوهُ مِنْ قَبْلُ» قبلاً قرآن به آن ها داده شده و می گفتند شاید حق نباشد، شاید اخباری که می گوید، درست نباشد. بعضی مسلمان ها می گویند: شاید خدا تشویق می کند که می گوید بهشت وجود دارد و اینکه از جهنم می ترسند، مبالغه است. حتی بعضی از مسلمان ها چنین حرف هایی می زنند. «یَوْمَ یَأْتِي تَأْوِيلُهُ» یعنی واقع مخبر قرآن دو بعد دارد، یک بعد: اخبار قرآن درست است یا نه؟ بعد دوم: قیامت وجود دارد یا نه؟ تمام این ها تأویل قرآن است.

«إِذَا فَعَلَمَ التَّوِيلَ كَكُلِّ هُوَ مِنْ عِلْمِ الْغَيْبِ الْمَخْصُوصِ تَعْلِيمَهُ بِاللَّهِ وَ لَيْسَ لِيَعْلَمَ مِنْ نَصِّ الدَّلَالَةِ اللَّفْظِيَّةِ أَوْ ظَاهِرِهَا»<sup>۱</sup> این جا توقّف داریم، در آیه مبارکه که می فرماید: «فَأَمَّا الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ زَيْغٌ فَيَتَّبِعُونَ مَا تَشَابَهَ مِنْهُ»، این «ما تشابه» محکّمات را هم شامل می شود، کسانی که محکّمات را متشابه می کنند، محکّمات را از حالت احکام می اندازند و به آن تشابه می دهند، برای اینکه ایجاد فتنه کنند، شامل آن ها هم می شود. یا حتی کسانی که محکّمات هم بر آن ها معلوم نیست و روشن نیست، «فَأَمَّا الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ زَيْغٌ فَيَتَّبِعُونَ مَا تَشَابَهَ مِنْهُ» آتباع مرحله اولی است. «اِئْتِغَاءَ الْفِتْنَةِ وَ اِئْتِغَاءَ تَأْوِيلِهِ» این مراحلی دارد، نمونه هایی از آن را دیروز عرض کردم.

«أحياناً آیه هی نصُّ أو ظاهرة و لكن قبل التّفكير نصُّ غیر مستقر و ظاهر غیر مستقر، الإنسان الّذی یرید أن یفهم مراد الله تعالی من هذه الآیة لا بدّ أن یفکر إذا فکّر و فکّر و فکّر حتّى استقرّ معناها» از حالت ظهور و نصّ ابتدایی که بسیط است، نمونه آن را دیروز کردم، مانند زنی که قبل از عمل جنسی او را طلاق می دهند و هم چنین نمونه های دیگر یا «إِنَّمَا الْمُشْرِكُونَ نَجَسٌ»<sup>۲</sup> این ابتدائاً که انسان از گرد راه می رسد و قبل از تأمل نگاه می کند، نص است، «إِنَّمَا الْمُشْرِكُونَ نَجَسٌ»، ولیکن باید تأویل کند.

۱. الفرقان فی تفسیر القرآن بالقرآن، ج ۵، ص ۳۴.

۲. توبه، آیه ۲۸.

چگونه تأویل کند؟ باید به این حالت ظاهری و این قشر ظاهری که قبل از تفکر یک معنایی می‌دهد، اکتفا نکند، بلکه دقت کند و لفظ را به معنای مراد ارجاع کند.

«اللفظ قبل التفكير متبعثر، بسيط من حيث الدلالة و ليس مستقرّاً بدّ أن يخرج لفظ النَّاس ظاهراً أن يخرج اللفظ عن التبعر إلى استقرار المعنى» این تأویل است یا نه؟ این یک تأویل، یک تأویل لفظی دیگر، تأویل لفظی اول، نصّی که در نصوصیت استقرار ندارد، با تفکر به معنای مراد ارجاع کند که آن معنا نص است. ظاهری را که استقرار ندارد، به مرحله استقرار برساند. این دو مرحله، دو مرحله لفظی است و این دو مرحله لفظی بر خلاف آن چیزی است که آقایان می‌فرمایند. آقایان می‌فرمایند اگر نص یا ظاهر آیه‌ای بر خلاف عقل بود، ما تأویل می‌کنیم؛ یعنی آیه را که نصّاً یا ظاهراً بر معنایی مستقرّ الدلالة است، بر خلاف معنای نص یا ظاهر مستقر معنای می‌کنیم. این غلط است، این بر خلاف فصاحت و بلاغت قرآن است.

این دو مرحله اولی که آنچه عرض کردیم در لفظ نیست، می‌خواستیم بگوییم مستقلاً در لفظ نیست، نه اینکه کلاً در لفظ نیست. مرحله دوم، در مرحله اولی که اعم است از آیات متشابهات و محکّمات، «فَأَمَّا الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ زَيْغٌ فَيَتَّبِعُونَ مَا تَشَابَهَ مِنْهُ ابْتِغَاءَ الْفِتْنَةِ وَابْتِغَاءَ تَأْوِيلِهِ وَمَا يَعْلَمُ تَأْوِيلَهُ» «يَوْمَ يَأْتِي تَأْوِيلَهُ»، «تَأْوِيلُهُ» تأویل القرآن ککل متشابهاتِ أو محکّمات، إنّما البحث كان حول المتشابهات كقوله تعالى: «لَا تَأْكُلُوا الرِّبَا أَضْعَافاً مُضَاعَفَةً»<sup>۱</sup> این یعنی «لا تأكلوا الربا مضاعف بس؟ أمّا أكل الربا غير مضاعف حلال؟ لا» بحث این‌جا است که کسانی بودند که از ربا، ربا می‌گرفتند و اکل مضاعف می‌کردند. این‌که منع می‌کند، این‌جا مفهوم ندارد. در این‌جا هم «فَأَمَّا الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ زَيْغٌ فَيَتَّبِعُونَ مَا تَشَابَهَ مِنْهُ ابْتِغَاءَ الْفِتْنَةِ وَابْتِغَاءَ تَأْوِيلِهِ» می‌توانیم این «ما تشابه» را اعم بگیریم، اعم از «ما تشابه» که بخش دوم آیات است که متشابهات است و یا «ما تشابه» بخش اول که محکّمات است، محکّماتی که به آن‌ها تشابه می‌دهند یا در نظر آن‌ها تشابه دارد، قبل از تفکر، قبل از استقرار معنای نصّاً یا ظاهراً.

- این «ما تشابه» در این‌جا مؤنث است.

- «ما تشابه» مذکر.

- متشابهات چگونه؟

---

۱. آل عمران، آیه ۱۳۰.



- «متشابهات مؤنث و لكن «ما تشابهة» مذکر. «فَأَمَّا الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ زَيْغٌ فَيَتَّبِعُونَ ما تَشَابَهَ»، «ما تشابهة» معنوياً مؤنث، لفظياً مذکر، لا يستدل بهذا، إنما بشيء آخر «فَأَمَّا الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ زَيْغٌ فَيَتَّبِعُونَ ما تَشَابَهَ مِنْهُ ابْتِغَاءَ الْفِتْنَةِ وَابْتِغَاءَ تَأْوِيلِهِ» یعنی تأویل القرآن ککل؟» بله، چون از ابتدا بحث قرآن بود. «هُوَ الَّذِي أَنْزَلَ عَلَيْكَ الْكِتَابَ مِنْهُ آيَاتٌ مُحْكَمَاتٌ» الی آخر. «ما تشابهة مِنْهُ» البتة بخش دوم را هم شامل می‌شود، اما «فَأَمَّا الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ زَيْغٌ فَيَتَّبِعُونَ ما تَشَابَهَ مِنْهُ ابْتِغَاءَ الْفِتْنَةِ وَابْتِغَاءَ تَأْوِيلِهِ» وقتی تأویل در متشابه می‌کنند، در محکم هم تأویل می‌کنند، هم محکم تأویل دارد و هم متشابه تأویل دارد.

«وَمَا يَعْلَمُ تَأْوِيلَهُ» این نفی کلی معرفت تأویل است که این جا بحث بسیار مهمی است، دقت بفرمایید. اینکه اول یک مقدار این طرف و آن طرف رفتیم، برای اینکه این جا روشن شود. «وَمَا يَعْلَمُ تَأْوِيلَهُ» تأویل القرآن ککل» یعنی معنای واقعی مراد را دانستن در بُعد اول، در بعد دوم، در بعد سوم و در بعد چهارم که هر بعد ابعادی دارد، بُعد اول عبارت است، بعد دوم اشاره است، بعد سوم لطائف است، بعد چهارم حقائق است. این سه مرحله بعدی تأویل است، حتی مرحله اولی که عبارت است، اگر در این عبارت تعمق شود، معنای بهتر و روشن‌تری به دست می‌آید، آن هم تأویل است. این است که در دو بعد عرض کردیم.

«وَمَا يَعْلَمُ تَأْوِيلَهُ إِلَّا اللَّهُ» الله تعالی يعلم تأويله ککل لانه هو الذي نزل القرآن ظاهراً و باطناً فهو يعلم و يحيط علماً حق المراد من كلماته سبحانه و تعالی، علماً ذاتياً لا علماً کسبياً، لا علماً تعلمياً، لا علماً صورتياً تصورياً بل علماً ذاتياً حضورياً.» «وَمَا يَعْلَمُ تَأْوِيلَهُ إِلَّا اللَّهُ وَ الرَّاسِخُونَ فِي الْعِلْمِ» این جا یک بحث‌های ادبی و لفظی داریم و یک بحث‌های معنوی داریم. «هل الواو هنا للعطف أو للإبتداء و الإستئناف؟ قد يقال للعطف و قد يقال للإبتداء و الإستئناف و قد يقال قول ثالث: للعطف و الإستئناف. للعطف بمعنی و للإستئناف بمعنی آخر» این از لحاظ ادبی، و لكن ما باید بعداً بفهمیم این «و الرَّاسِخُونَ فِي الْعِلْمِ» یعنی چه. «الرَّسُوخُ فِي الْعِلْمِ ما هو المعنى من العلم هنا هل المراد هو العلم أدبياً، لغوياً، صرفياً، نحوياً، فصاحياً، بلاغياً من الناحية القشرية؟ الذين يعرفون الناحية القشرية الأدبية من القرآن، يعلمون تأويله؟ طبعاً لا، حتى من ناحية الظاهرية أحياناً هم راجلون.»

ادیب سیبویه است یا اخفش است، و لكن وقتی به معنی آیات می‌رسد، یا دقت نکرده و یا روی موازینی که خود او دارد و موازین اصلی صحیح نیست، احياناً خطا

می‌کند، حتی در معانی که نصّ قرآن در آن‌ها دلالت دارد. «ما هو المراد من العلم حتى نعرف الرّسوخ في العلم. نقول: العلم له مراحل عدّة: العلم الإصطلاحی؛ أدبیّاً و العلم العقلی؛ معرفتیّاً و العلم الإیمانی؛ ایمانیّاً قلبیّاً بالله سبحانه و تعالی و هنا العلم طلیقٌ قدر ما عندک من الرّسوخ في العلم تعرف تأویل القرآن الّذی یناسب علمک» هر قدر کلید شما مناسب‌تر باشد، بهتر می‌تواند در را باز کند. «قد اشتهر أنّ الرّاسخین في العلم عبارةٌ عن الرّسول (ص) و الأئمّة المعصومون (ع)» و این حق است، درجه اول آن‌ها هستند.

این‌جا یک سؤالی پیش می‌آید که من در تفسیر ذکر نکردم. «وَمَا يَعْلَمُ تَأْوِيلَهُ إِلَّا اللَّهُ وَ الرَّاسِخُونَ فِي الْعِلْمِ» هل الله تعالى هو كذلك من الرّاسخین في العلم أو لا؟ این هم سؤالی است. خود خدا هم که ذکر عام بعد از خاص باشد، خود خدا از راسخین في العلم است یا نه؟ خیر، چرا؟ اصلاً خارج از محور است. خدا عمر دارد؟ کم است یا زیاد است؟ اصلاً از عمر خارج است. رسوخ در علم یعنی چه؟ یعنی علمی است و شخص دیگری است و در علم رسوخ می‌کند. از علم جدا است، سه چیز است: شخصی که می‌خواهد رسوخ کند، علم که می‌خواهد مورد رسوخ قرار بگیرد و خود رسوخ، سه بعدی است. «و لكن علم الله ذاتی و ليس علم الله بعيداً عن ذاته و ليست كعلمنا نحن، نحن جاهلون لا نعلم شيئاً حين ولدنا بعد ذلك نعلم» مطلب چنین است. بنابراین «و الرَّاسِخُونَ فِي الْعِلْمِ» اصلاً شامل خدا نمی‌شود، پس در این‌جا اصلاً ذکر عام بعد از خاص نیست.

«وَمَا يَعْلَمُ تَأْوِيلَهُ إِلَّا اللَّهُ وَ الرَّاسِخُونَ فِي الْعِلْمِ» لقوله تعالى: «إِلَّا اللَّهُ» فالمعنى من قوله تعالى «و الرَّاسِخُونَ فِي الْعِلْمِ» یعنی «و الرَّاسِخُونَ فِي الْعِلْمِ» بالله یعنی کسانی که در علم خود وجهه الهی دارند، نه هر علمی. کما فی قوله تعالى: «إِنَّمَا يَخْشَى اللَّهَ مِنْ عِبَادِهِ الْعُلَمَاءُ» هر علمی؟ خیر، علمی که خشیت آور است. «إِنَّمَا يَخْشَى اللَّهَ مِنْ عِبَادِهِ الْعُلَمَاءُ» یعنی علماء بالله، علم بالله است که خشیت آور است، نه علم به فیزیک و شیمی و کفایه و امثال آن، این‌ها معرفت آور نیست، علم بالله است که معرفت آور است و خشیت آور است. این‌جا هم چنین است، در این‌جا هم شما می‌توانید از قرینه قبل مطلب را توجّه کنید و از قرینه قبل القبیل، چون علم به تأویل

قرآن مربوط به کسی است که با کتاب الله آشنای صحیح باشد. پس آشنایی صحیح با خدا لازم است.

«هنا خطوتان اثنتان لعللم بتأويل القرآن: الخطوة الأولى المرحلة العبودية» از عبودیت مراحل بالا گرفته می‌شوند. «المرحلة الثانية المعرفة القرآنية» معرفة الله هر چه بیشتر باشد، معرفت کلام الله بیشتر است، معرفت کلام الله هر چه بیشتر باشد، معرفت الله بیشتر است. معرفت کلام الله هم نه آن‌چنان که شیطان هم می‌فهمد، شیطان الفاظ را می‌فهمد، در صرف و نحو و بلاغت و فصاحت اعلم العلماء است. خیر، معرفت دارای ابعادی است و دارای مراحل است، چون قرآن در محور بحث است و نه اینکه کتاب‌های سطحی و عادی، ولو علمی باشند. بنابراین «وَمَا يَعْلَمُ تَأْوِيلَهُ» در کل ابعاد، یا «تَأْوِيلَهُ كُلَّهُ» که منحصر به الله است. «وَمَا يَعْلَمُ تَأْوِيلَهُ كُلَّهُ» این فقط الله است، پس در این جا واو استیناف می‌شود. «وَمَا يَعْلَمُ تَأْوِيلَهُ إِلَّا اللَّهُ» فقط! تأویل کله او واو هنا عاطفه یعنی و ما يعلم تأویلاً من القرآن، لا كلّ التّأویل وَ مَا يَعْلَمُ تَأْوِيلَهُ» یعنی تأویلاً من القرآن لا كلّ التّأویل «الرّاسخُونَ فِي الْعِلْمِ يَقُولُونَ آمَنَّا بِهِ كُلٌّ مِنْ عِنْدِ رَبِّنَا».

این راسخ فی العلم بالله مراحل دارد، «قد يكون الرّسوخ في العلم بالله معرفة الله الإيمان بالله كون الإنسان ربّانياً قد يكون رسوخاً لحدّ العصمة و فوق العصمة المتعوّدة» مثل رسول الله (ص)، رسوخ رسول الله (ص) در علم بالله، عبادة الله، معرفة الله، تفهّم مرادات الله در بالاترین قلّه مطلقه است و بعد در حاشیه رسول الله، ائمه معصومین. پس روایت «نَحْنُ الرّاسخُونَ فِي الْعِلْمِ وَ نَحْنُ نَعْلَمُ تَأْوِيلَهُ»<sup>۱</sup> به این معنا است، نه اینکه فقط راسخ این‌ها هستند، ولكن آیاتی داریم که حتی علمای یهود را «الرّاسخُونَ فِي الْعِلْمِ» ذکر کرده است، علمای اهل کتاب. سورة النّساء، الآية ۱۶۲: «لَكِنِ الرّاسخُونَ فِي الْعِلْمِ مِنْهُمْ» من اهل کتاب، «لَكِنِ الرّاسخُونَ فِي الْعِلْمِ مِنْهُمْ» علم وحی، علمای اهل کتاب که در علم به وحی کتاب رسوخ دارند، با وحی تورات و انجیل آشنایی دارند. کسی که برّانی است از وحی تورات و انجیل، گرچه وحی قبلی است، نمی‌تواند آشنایی با قرآن داشته باشد. ولی کسی که آشنایی دارد، رسوخ دارد، در وحی تورات و انجیل کار کردند، تعمّق کردند، دقت کردند، «لَكِنِ الرّاسخُونَ فِي الْعِلْمِ مِنْهُمْ وَ الْمُؤْمِنُونَ» یعنی مسلمون.

۱. الکافی، ج ۱، ص ۲۱۳.

«الرَّاسِخُونَ فِي الْعِلْمِ مِنْهُمْ» یعنی علماء اليهود و علماء النَّصَارَى الرَّبَّانِيُونَ طبعاً، الرَّبَّانِيُونَ فِي نَاحِيَتَيْنِ اثْنَتَيْنِ: النَّاحِيَةُ الْأُولَى الرَّبَّانِيَةُ الْعَلْمِيَّةُ رَسَخُوا فِي عِلْمِ الْوَحْيِ تَوَرَاةً وَ إِنْجِيلًا وَ الْمَرْحَلَةُ الثَّانِيَةُ الرَّبَّانِيَةُ الْإِيمَانِيَّةُ وَ أَلَا إِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ فَقَدْ عَلِمْتُمْ وَ نَهَ إِيمَانًا، فَايِدُهُ أَي نَدَارِدُ. «وَ جَحَدُوا بِهَا وَ اسْتَيْقَنَتْهَا أَنْفُسُهُمْ ظُلْمًا وَ عُلوًّا»<sup>۱</sup> این جا راسخون در علم هم در علمِ علم است، هم در علم ایمان است که علم بالله است، علم بالله هم علم عقلی و فطری و معرفتی است و هم علم ایمانی است. «لَكِنَّ الرَّاسِخُونَ فِي الْعِلْمِ مِنْهُمْ وَ الْمُؤْمِنُونَ» یعنی مسلمون «يُؤْمِنُونَ بِمَا أُنزِلَ إِلَيْكَ وَ مَا أُنزِلَ مِنْ قَبْلِكَ».

وقتی عده‌ای از علمای یهود و نصاری راسخون فی العلم هستند، آیا علامه طباطبایی راسخ فی العلم نیست؟ آیا سید شریف رضی و سید مرتضی راسخ فی العلم نیستند؟ آیا ما نمی‌توانیم راسخ فی العلم باشیم؟ هم از نظر علم معرفت بالله و هم از نظر ایمان بالله، علم معرفت بالله و ایمان بالله مقتضی این است که ما با کتاب الله آشنا شویم. شما هر قدر به الله نزدیک‌تر باشید و تقرّب شما از نظر عبودیتی و معرفتی به الله بیشتر باشد، به کتاب او آشنا تر هستید. کسانی که با کتاب خدا آشنایی ندارند، اصلاً با خدا رابطه‌ای ندارند، ولو هر چقدر نماز شب بخوانند، نماز صبح بخوانند، نماز ظهر بخوانند، هر چه بخوانند.

ارتباط با الله از نظر عبودیت و معرفت لازمه ارتباط با این است که منشور ولایة الله مطالعه شود. این خدایی که ما شناختیم و عبادت می‌کنیم، این منشور ولایت دارد، نامه فرستاده است و خداوند همه چیز را در این نامه‌ای که فرستاده، گفته است. اگر ما با خدا ارتباط معرفتی داریم و ارتباط ایمانی داریم، باید ارتباط معرفتی و ایمانی با منشور ولایة الله که کتاب الله است، حتماً داشته باشیم. «لَكِنَّ الرَّاسِخُونَ فِي الْعِلْمِ مِنْهُمْ وَ الْمُؤْمِنُونَ يُؤْمِنُونَ بِمَا أُنزِلَ إِلَيْكَ وَ مَا أُنزِلَ مِنْ قَبْلِكَ» فَإِنَّهُمْ مِنَ الَّذِينَ هَادُوا، هُودًا وَ رَجُوعًا إِلَى الْإِيمَانِ بِاللَّهِ عِلْمًا وَ عَمَلًا صَالِحًا بَعْدَ سُؤَالِ الرُّؤْيَةِ جَهْلًا وَ عَمَلًا طَالِحًا وَ سَاحَةَ الْعَصْمَةِ الْقُدْسِيَّةِ بَرَاءً مِنَ الْجَهْلِ وَ الْجَهَالَةِ عَلَى آيَةِ حَالٍ، فَهَم مِّنْ دُونِ الْمَعْصُومِينَ (ع)<sup>۲</sup> این‌ها سؤال رؤیت کردند، بعد از سؤال رؤیت درست شد،

۱. نمل، آیه ۱۴.

۲. الفرقان فی تفسیر القرآن بالقرآن، ج ۵، ص ۳۶.

راسخون فی العلم شدند. بنابراین راسخون فی العلم در انحصار معصومین نیست.  
«هنا مراحل ثلاث علی أقلّ التقدير بالنسبة فی الراسخین فی العلم».

- درست است اینها راسخون فی العلم هستند، ولی راسخون فی العلمی که علم تأویل داشته باشند، روایت می‌تواند در ائمه معصومین مقید کند.

- آن هم نیست، آن هم مقید نکرده و نیست. پس راسخون فی العلم در قرآن کسانی هستند که از نظر معرفتی و از نظر ایمانی واقعاً معرفت بالله و ایمان بالله دارند، در هر درجه‌ای از درجات آن، ولو یهود و نصاری باشند، «راسخون فی العلم» هستند. در این آیه: «وَمَا يَعْلَمُ تَأْوِيلَهُ إِلَّا اللَّهُ وَ الرّٰسِخُونَ فِي الْعِلْمِ»؛ من الرّٰسِخِينَ فِي الْعِلْمِ علماء اليهود و النّصارى، فمن علماء اليهود و النّصارى الذّین هم مرتبطون بوحی الله تعالی علمياً و ایماناً منهم من يعرف بعض التّأویل بالقرآن» منتها تأویل قرآن فرق دارد. تأویل قرآن در حدّ مختصر سه مرتبه دارد: «عَلَى الْعِبَارَةِ وَ الْإِشَارَةِ وَ اللَّطَائِفِ وَ الْحَقَائِقِ فَالْعِبَارَةُ لِلْعَوَامِّ» این تأویل نمی‌خواهد، عبارت؛ تفسیر و معنای تحت اللفظی. «وَ الْإِشَارَةُ» الإشارة مشاراً إلى معنی بعد المعنی» مرحله دوم است. «مرحلة أولى اللفظ، مرحلة ثانية المعنى و هنا یبتدئ کلام الإمام أمير المؤمنین من المرحلة الثّانية، مرحلة ثانية المعنى؛ عبارة، مرحلة ثالثة عبارة عن الإشارة، مرحلة الرابعة عبارة عن اللّطائف، مرحلة الخامسة عبارة عن الحقائق».

این چهار مرحله بعد از لفظ و بعد از معنای تحت اللفظی چیست؟ اینها تأویلات است، چه محکّمات باشند و چه متشابهات باشند. متشابهات دو تأویل دارند، محکّمات یک تأویل دارند. مثلاً فرض کنید می‌فرماید: «لَا يَمَسُّهُ إِلَّا الْمُطَهَّرُونَ»<sup>۱</sup>، این «لَا يَمَسُّهُ إِلَّا الْمُطَهَّرُونَ» طبعاً به آن معنای عام که عرض کردیم، از آیات محکّمات است، ولكن این یک ظاهری دارد. «لَا يَمَسُّهُ إِلَّا الْمُطَهَّرُونَ» أهل الظّاهر ما ذا يفهمون؟ يقولون: الماس هو الجسد، الممسوس كلمات القرآن، الطّهارة، طهارة عن الحدث و الخبث» این ظاهر آن است. این جا باطن هم دارد. وقتی مسّ جسد، با جسد قرآن، با جسد طهارت که طهارت از حدث و خبث است، نبود، اشاره بالاتر: «لَا يَمَسُّهُ عَقْلِيًّا، مَعْرِفِيًّا، قَلْبِيًّا، رُوحِيًّا» مسّ چه؟ مسّ معنا است، به لفظ کاری ندارد. روح انسان، عقل انسان، قلب انسان، معرفت انسان، فهم انسان، ماس است. این مرحله اولی است که اشاره است. ممسوس معارف قرآن شریف است، «الْمُطَهَّرُونَ» من

۱. واقعه، آیه ۵۹.

التَّخَيَّلَاتِ وَ الْجَهَالَاتِ وَ التَّخَبُّلَاتِ وَ الْأَوْهَامِ» باید از این موانع و عوائقی که نمی‌گذارد قرآن ظاهر شود، طاهر باشند. استعاذه آن‌ها «بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ» درست است، این مرحله اشاره است. سوم: مرحله لطیفه، «لَا يَمَسُّهُ إِلَّا الْمُطَهَّرُونَ»، «الْمُطَهَّرُونَ» فی آیه التَّطْهِيرِ هم فی قَمَّةِ الطَّهَارَةِ.

- [سؤال]

- تأویل چیست؟ «إرجاع اللفظ إلى معنى خفي» این معنای تأویل است. «إرجاع اللفظ إلى معنى خفي منتهاً أو مبدئاً» این جا با مبدأ کاری نداریم.

- با علم غیر از عصمت چطور می‌شود در حرم حسینی روضه انجام داد؟ از قرآن استنباط کنیم؟

- آن مطلب دیگری است، آن تأویل آخر است. این اشاره است، «لَا يَمَسُّهُ إِلَّا الْمُطَهَّرُونَ» المرحلة ثانی من الماس و الممسوس و الطَّهارة عبارة عن الماس و الطَّهارة و المس الروحي» که این اشاره است. سوم: «إِلَّا الْمُطَهَّرُونَ» مراد از مس این است که مس نفسی و عقلی صد درصد باشد، کسانی که صد درصد کل معارف قرآن را مس می‌کنند، چه کسانی هستند؟ «الْمُطَهَّرُونَ» فی آیه التَّطْهِيرِ، «إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيراً» این که شما گفتید از آن بُعد است. «الْعِبَارَةُ وَ الْإِشَارَةُ وَ اللَّطَائِفُ وَ الْحَقَائِقُ فَالْعِبَارَةُ لِلْعَوَامِّ» ما هستیم «وَ الْإِشَارَةُ لِلْخَوَاصِّ» هم می‌توانیم باشیم، «وَ اللَّطَائِفُ لِلْأَوْلِيَاءِ» هم می‌توانیم باشیم «وَ الْحَقَائِقُ لِلْأَنْبِيَاءِ» حقایق کدام است؟ حقایق آن است که دلالت لفظی ندارد، لفظ دلالت ندارد. اگر یک جایی است که لفظ دلالت ندارد، لفظ بر اشاره دلالت دارد، اشاره بر لطیفه دلالت دارد، اگر لطیفه هم بر حقیقت دلالت دارد، برای ما دلالت ندارد، چون ما احاطه علمی نداریم. «و من التَّأْوِيلِ».

- اگر کل حقایق برای انبیاء است، پس برای خدا چه می‌ماند؟

- کل نیست، قسمتی است. حقایق دو بخش است: یک بخش مخصوص به خدا است، حقایق تأویل مخصوص به خدا است که ائمه ندارند، کسی هم ندارد. یک حقایقی است که خداوند به معصومین هم تعلیم می‌کند، این بعض تأویل است که مربوط به معصومین است. یک حقایقی است که مادون معصومین هم می‌توانند بفهمند، یعنی آن تأویل. تأویل‌هایی که معانی رمزی و لطیفه‌ای که غیر معصومین هم

می‌توانند به وسیله علم صوری و علم تقوی بفهمند «إِنْ تَتَّقُوا اللَّهَ يَجْعَلْ لَكُمْ فُرْقَانًا»<sup>۱</sup> «مَنْ يَتَّقِ اللَّهَ يَجْعَلْ لَهُ مَخْرَجًا»<sup>۲</sup>، یا اینکه «وَ اتَّقُوا اللَّهَ وَ يُعَلِّمَكُمُ اللَّهُ»<sup>۳</sup> با این مراحل این اشاره را می‌فهمد، این لطیفه را می‌فهمد. از خواص باشد یا از اولیاء، مادون معصومین است. این‌ها می‌فهمند، چرا؟ برای اینکه از ناحیه لفظ است. لفظ است که گنجایش دارد، بر معنای ظاهر و بر معنای باطن، باطن و باطن دلالت دارد، ولکن نکته مهمی که در این‌جا است این است که «لا اختلاف و لا تباین و لا تهافت بین الظاهر و الباطن و الإشارة و اللطيفة و الحقيقة أبدأ» کسانی گمان می‌کنند باطن چیز دیگری باشد و ظاهر چیز دیگری، در این صورت تناقض ایجاد می‌شود. چون این تسلسل خواطر و تسلسل معانی است که به نظر انسان می‌رسد.

این بحث تتمه دارد و مقادیری را باید عرض کنیم. در صفحه ۳۶: «و أمّا الرّاسخون في العلم و موقفهم من علم التّأويل ايجابياً و سلبياً فلأنّ الرّسوخ في شيء هو التّمكن فيه بلا تزعزع و تزلزل تشبيهاً برسوخ الشيء الثّقل في الأرض الخوّانة» چیز سنگین را در زمینی که آن هم سنگین است، اگر سبک باشد، چیزی نیست، یعنی این‌ها به زحمت وارد شدند و عمق علم را دریافت کردند. منتها نه عمق صد درصد، آن عمقی که برای غیر خدا امکان دارد. «فالرّاسخون في العلم إذا هم المتمكنون فيه الذّين لا يختلفون في علمهم و لا يتخلّفون» آن‌که می‌دانند. «و العلم يعمّ علم المعرفة و علم العقيدة و علم الايمان و الأخير أثبت مهما كان الأوّلان من أثنائيه و أسّه و أساسه...».

---

۱. انفال، آیه ۲۹.

۲. طلاق، آیه ۲.

۳. بقره، آیه ۲۸۲.